

انقلاب اسلامی و عبور از تمایز سوژه و اُبژه

باسمه تعالی

آقای دکتر عبدالکریمی در کانال تلگرام‌شان در رابطه با انقلاب اکتبر روسیه سخنانی گفته‌اند که خوب است رفقا نسبت به آن تفکر و تأمل نمایند^۱. به گفته‌ی خود آقای دکتر عبدالکریمی ما نیاز داریم با تاریخ، مواجهه‌ی پدیدارشناسانه داشته باشیم. ایشان انقلاب اکتبر را یک رویداد بزرگ اجتماعی تاریخی می‌دانند که البته حرفی در آن نیست و سپس می‌فرمایند به بهانه‌ی تفکر نسبت به انقلاب اکتبر به مسائل خود در دهه‌های کنونی می‌پردازند.

می‌گویند دوره‌ی آرمان‌گرایی گذشته است.

از طیفی صحبت می‌کنند که رأس آن طیف، انقلاب فرانسه است و بعد انقلاب چین و انقلاب اکتبر و سپس انقلاب ایران و در آخر داعش. انقلاب فرانسه را دارای فرآیند امر تاریخی می‌دانند که فلسفه پیش از ایدئولوژی در آن نقش داشته و در بستر یک تقدیر تاریخی نظام فئودالی به بورژوازی تغییر کرد و در مورد انقلاب اکتبر می‌گویند چون در آن انقلاب جامعه‌ی مدنی از قبل وجود نداشت هیچ کنترلی در آن نبود و می‌گویند انقلاب ما - یعنی انقلاب اسلامی - نیز چنین بوده. می‌گویند چون جامعه‌ی مدنی در انقلاب اکتبر نبود، تشکیلات عظیم دولتی در دست استالین می‌افتد و در ایران هم همین‌طور شد.

می‌گویند: انقلاب فرانسه بیشتر مبتنی بر یک تفکر فلسفی است، ولی انقلاب اکتبر بیشتر مبتنی بر ایدئولوژی است و انقلاب اسلامی نیز ابتدا کنش کرده و سپس

می‌خواهد ایدئولوژی‌اش را تدوین کند، منار را دزدیده است و به دنبال چاه می‌گردد.

می‌گویند: انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر هر دو انقلاب هستند و خواهان اعمال اراده‌ی مردم در حرکت سیاسی اجتماعی‌اند ولی انقلاب کبیر فرانسه با تقدیر تاریخی همسو است ولی انقلاب اکتبر چنین نبود و انقلابیون ایرانی می‌خواهند به نوعی اراده‌گرایی در روزگاری بپردازند که زمانه با آن‌ها یار نیست - زیرا تقدیر تاریخی با آن‌ها همسو نمی‌باشد-.

می‌گویند: ما در روزگاری زندگی می‌کنیم که شاهد ظهور یک شهروند جهانی هستیم و انقلابیون ایران می‌کوشند در مقابل این روند مقاومت کنند و در آخر دلسوزانه می‌خواهند این کار نشود زیرا مثل شوری خطر فروپاشی پیش می‌آید.

بنده در آن حدّ که رفقا نسبت به جملات بالا کمی تفکر نمایند؛ باب موضوع را در چند بند باز می‌کنم.

1- ملاحظه می‌کنید که در آن سخنرانی، انقلاب فرانسه را اصل گرفته‌اند و با آن انقلاب اکتبر روسیه را مورد ارزیابی قرار داده‌اند و در این بین هر آن‌چه خوبی در انقلاب اکتبر هست آن را به اعتبار نزدیکی به انقلاب فرانسه قلمداد کرده‌اند، ولی هر آن‌چه بدی در انقلاب اکتبر بوده است را مثل انقلاب اسلامی دانسته‌اند تا مخاطب خود به این نتیجه برسد که هیچ نقطه‌ی مثبتی در انقلاب اسلامی نیست. پیشنهاد می‌کنم صوت ایشان را دوباره استماع فرمایید.

2- ایشان می‌فرمایند انقلاب اسلامی هیچ پشتوانه‌ی فکری نداشته و ابتدا کنش‌گری بوده و سپس ایدئولوژی‌اش را تدوین کرده‌اند! بنده از شما می‌پرسم ایشان از کدام عینک انقلاب اسلامی را می‌نگرند؟ آیا انقلاب اسلامی باید با مبانی

انقلاب فرانسه شکل می‌گرفت تا مبنای فکری داشته باشد؟ گذشته از آموزه‌های دینی، آیا موضوع ولایت فقیه و حضور اندیشمندانی مثل شهید مطهری و شهید بهشتی مبنای فکری انقلاب اسلامی نبودند که نتیجه‌ی آن مبنای فکری، آن شد که همه‌ی مردم به جهت فهمی که از انقلاب اسلامی پیدا کردند، تماماً از آن استقبال نمودند؟

3- می‌گویید انقلابیون ایرانی می‌خواهند به نوعی اراده‌گرایی در روزگاری پردازند که زمانه با آن‌ها یار نیست، زیرا بیرون از تقدیر تاریخی عمل می‌کنند. همه‌ی حرف بنده در این قسمت است که چه کسی تقدیر تاریخی یک ملت را تشخیص می‌دهد؟ آیا حضور میلیون‌ها مردم در استقبال با انقلاب اسلامی و دفاع مقدس هشت ساله در مقابل استکبار، خبر از آن نمی‌دهد که خداوند چیزی را در این تاریخ به ما داده است به نام انقلاب اسلامی تا در بستر انقلاب اسلامی از بحران‌های خود رها شویم؟ جز این است که در دوره‌ی خودآگاهی نسبت به انقلاب اسلامی می‌توانیم از آن‌چه بر ما می‌گذرد، با خبر شویم و در برخورد صحیح با حقیقت انقلاب اسلامی از دوران تمایز سوژه و اُبژه عبور نماییم و آن حقیقت، به تمامی عین جان ما شود و در مسیر وفاداری به آن حقیقت بود که فرهنگ شهادت به صورتی که در این تاریخ ملاحظه کردید، به ظهور آمد؟

4- تعجب بنده از آقای عبدالکریمی از آن جهت است که از یک طرف در رابطه با موضع‌گیری نسبت به انقلاب اسلامی وارد صحنه می‌شوند که صحنه‌ی سخن از حضور تاریخی این ملت است، ولی همه‌ی شواهد تاریخی چنین حضوری را نادیده می‌گیرند و هیچ توجهی به عبور انقلاب اسلامی از سیطره‌ی فرهنگ غربی که در ذات این انقلاب نهفته است و از اصلی‌ترین ایده‌های متدینین به انقلاب اسلامی است، نمی‌کنند. در حالی که نه فاشیسم حاصل انقلاب فرانسه است،

و نه داعش حاصل انقلاب اسلامی و نه ملاعمر نمونه‌ای از شخصیت امام خمینی. و این نوع برخورد به رخدادهای بزرگ و انسان‌های بزرگی که تقدیر تاریخی زمانه‌ی خود را می‌شناسد، تقلیل دادن آن رخدادهای و آن اشخاص بوده و خبر از عدم درک کشف تاریخی دارد.

5- آیا انقلاب اسلامی وقتی به صورت حقیقت این دوران ظهور کند و با جان انسان‌ها متحد گردد، توانایی آن را ندارد که جان انسان این دوران را به خود جذب کند، در آن حدّ که برای باقی‌بودن با آن از جان خود دست بکشد؟ البته این مشروط بر آن است که به انقلاب اسلامی به عنوان یک حقیقت وجودی نگاه شود مثل هر رخداد تاریخی، در آن صورت است که انسان خود را در آغوش آن حقیقت احساس می‌کند و می‌یابد که ما را در برگرفته و سراسرِ افق وجود ما را پر کرده در حدّی که هیچ آینده‌ای را بدون آن نمی‌توانیم بنگریم و این است آن انقلاب اسلامی که بنده متذکر آن هستم و معتقدم راه عبور از پوچی این دوران تنها در آن نهفته است و آقای عبدالکریمی به مخاطبان خود ظلم بسیار روا می‌دارند از آن جهت که مانع چنین نگاهی و چنین حضوری می‌شوند. آیا ملاحظه نکرده‌اید آن چند نفر مریدان ایشان به چه روز و روزگاری افتاده‌اند؟!

6- در رابطه با بهترین نگاه به انقلاب اسلامی عرایض نسبتاً مفصلی دارم که إن شاء الله در جای خود باید از آن سخن بگویم. همین اندازه خواستم بابتی باز شود تا رفقا نسبت به سخنان آقای عبدالکریمی فکر کنند که از یک طرف ظاهر علمی به خود می‌گیرند و از طرف دیگر به ایدئولوژیک‌ترین شکل با حقیقت وجودی انقلاب اسلامی برخورد می‌کنند و امکان تفکر را از مخاطب خود می‌ربایند و خطر فریب را می‌افزایند.

7- سخنان آقای دکتر عبدالکریمی را در نسبت با انقلاب با سخنان آقای دکتر رضا داوری اردکانی مقایسه کنید که از وی می‌پرسند: «آیا انقلاب اسلامی راهی را برای ما باز کرده است؟ و آیا امکانات تازه‌ای به روی ایران گشوده است؟» ایشان در جواب می‌فرمایند: «چرا در بدیهیات شک می‌کنید؟ مگر می‌توان گفت که حرکت امام خمینی یک گشایش در تاریخ ما نبوده؟ انقلابی رخ داده و عهد دینی تجدید شده است، مهم آن است که ما چطور می‌خواهیم روندهی این راه باشیم. اکنون باید گشایش را فهمید و البته به آن دل‌خوش نشد، باید به امکانات و چگونگی این راه دقت کرد. ما قدم به قدم باید آن را بگشاییم.» می‌گوید من همچنان منتظر فیلسوفان و شاعران و مورخان هستم که در پی انقلاب بیایند.² آیا آقای عبدالکریمی به چگونگی طی شدن گشایشی که انقلاب اسلامی در مقابل ما گذاشته است، دقت می‌کند؟ و یا به ایجاد سدِ نیهیلیسم؟

8- هگل سعی می‌کند با معنابخشی به انقلاب فرانسه آن انقلاب را از آن خود کند³ و آقای عبدالکریمی بر عکس هگل، با نادیده گرفتن انقلاب اسلامی سعی می‌کنند رابطه‌ی ما را با حضور تاریخی مان نفی نمایند و نوعی ناتوانی جهت ساختارهایی مطابق انقلاب اسلامی را به مخاطبان خود القاء کنند. در حالی که هگل با تبیین روح آزادی که در متن انقلاب فرانسه یافت، تلاش کرد بشریت را در اصلاح امور خود امیدوار کند و تا به تقدیر تاریخی که در آن زندگی می‌کنند، نایل آیند. آیا نمی‌توان به میانجی تفسیر هگل از انقلاب فرانسه جایگاه تاریخی انقلاب

² - به سخنان آقای دکتر داوری در «خانه بیداری اسلامی» استان اصفهان در تاریخ پنجشنبه 26 مرداد رجوع فرمایید.

³ - با این که هگل از گیوتین که سرها را چون کلم از تن جدا می‌کرد و از ترور که عده‌ی زیادی را به قتل رساند، نه غافل است و نه آن را تأیید می‌کند ولی متوجهی جایگاه تاریخی انقلاب فرانسه است و از آن جهت آن را تأیید می‌کند.

اسلامی را دید و به توانایی‌های بالقوه‌ی آن پی برد؟ دکتر عبدالکریمی در ابتدای سخن خود می‌گوید بحث من فلسفی است و در سراسر سخن خود همانند یک لیدر سیاسی نسبت به انقلاب اسلامی موضع‌گیری منفی دارد و بدون طرح هرگونه مبنای فلسفی که در آن بتوان در هم‌تنیدگی حقیقت و تاریخ را مورد توجه قرار داد، بر عکس کاری که هگل در کتاب «پدیدارشناسی روح» می‌کند و خواننده‌ی خود را متوجه‌ی نسبت حقیقت و تاریخ می‌نماید که چگونه این دو می‌توانند به هم برسند، عمل می‌کند. در هم‌تنیدگی تاریخ و حقیقت چیزی است که با نظر به کشف انقلاب اسلامی می‌توان به آن رسید، انقلابی که با رویکرد خاص خود یک انقلاب منفعل نیست و به همین جهت در تقابل با فرهنگ استکباری به‌راحتی جلو نمی‌رود.

9- چقدر خوب بود آقای عبدالکریمی یا از انقلاب اسلامی سخن نمی‌گفتند و یا اراده‌های این ملت را در امر تحقق آن نادیده نمی‌گرفتند و آن را درک می‌کردند. اراده‌ی مشترک ملتی که در پرتو توحید، به آینده‌ای روشن نظر دارد و ایثارها و فداکاری‌های این ملت نشان می‌دهد که با خود آگاهی خاصی می‌خواهد در وسعتی که دیگر دوگانگی سوژه و اُبژه در میان نیست، تاریخ خود را بسازد و مزه‌ی این نحوه حضور را در دفاع مقدس چشیده است. لذا با همه‌ی سختی‌هایی که در مقابل خود دارد، سعی می‌کند برای درکی آن‌چنینی خطر کند و از منافع خود بگذرد. آقای عبدالکریمی را چه شده است که چنین تاریخی را احساس نمی‌کند و طلوعی چنین عظیم را، آری! طلوع درک همدیگر، ماورای آن که همدیگر را سوژه‌ی خود کنیم را، احساس نمی‌کند!! در حالی که دکتر فرید که متوجه‌ی چنین دغدغه‌ای در هایدگر بود، آن را در انقلاب اسلامی احساس کرد و

گفت اگر هایدگر زنده بود آن چه را در عبور از متافیزیک و آزادشدن از سوپژه و اُبژه می طلبید ، در انقلاب اسلامی می یافت.

10- آقای دکتر عبدالکریمی در جای دیگر گله می کند که چرا مردم ایران فوتبالیست ها را مهم تر از ایشان به عنوان استاد فلسفه می دانند و از این که در این کشور توجه لازم به ایشان نمی شود، گله مندند. در حالی که بنده معتقدم آقای عبدالکریمی متوجه ی تاریخی که در آن به سر می برند، نیستند و انقلاب بزرگی مثل انقلاب اسلامی را بسط مدرنیته و نیهیلیسم می دانند. آیا مردم ایران می توانند چنین فردی را از خود بدانند؟ راستی چرا مردم ایران شهید محسن حججی را از خود می دانند ولی آقای عبدالکریمی را نه؟!⁴

والسلام

طاهرزاده